

درباره تهاجم ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به لبنان

از: **نوام چومسکی Noam Chomsky**

برگردان: مهدی شاهین

گرچه عوامل بسیاری در این تهاجم بر یگدیگر موثرند ولی علت اصلی آخرین تهاجم ایالات متحده و اسرائیل به لبنان همچنان در پس پرده قرار دارد. من معتقدم علت اصلی چهار تهاجم قبلی، برخورد اسرائیل و فلسطین بود. مهمترین برخورد، تهاجم ویرانگرانه اسرائیل در سال 1982، تصرف ساحل غربی رودخانه ی اردن بود که منجر به امضای قرار دادی برای پایان دادن به فراهوان های آزار دهنده ی سازمان آزادیبخش فلسطین شد (هدف دوم اعمال رژیم ی وابسته در لبنان بود). البته توضیحات متعدد دیگری نیز وجود دارد. علیرغم اختلافات بسیار در شرایط موجود، باز به طور کلی علت اصلی تهاجم ژوئیه 2006 در همان قالب فوق جای می گیرد.

در میان منتقدین اصلی امریکائی نسبت به مشی سیاست دولت بوش، روایت جاری ومورد علاقه این است که "ما همیشه در برخورد بین اسرائیل وهمسایگان نش بی طرفی اتخاذ کرده ایم وتصور می کنیم که می توانیم درموافقتنامه ها به صورت کاتالیزر عمل کنیم". ولی متاسفانه بوش دوم مشی سیاست بی طرفانه را کنار گذاشته و باعث مشکلات بزرگی برای ایالات متحده شده است. ("ادوارد واکر" Edward Walker رئیس میانه روها، کارشناس خاورمیانه و دیپلمات سابق). ولی کارنامه ی واقعی غیر از این است که ادعا می کنند. در حقیقت در بیش از 30 سال گذشته، واشنگتن به طور یک جانبه سد راه موافقت نامه های صلح آمیز بوده است

سیاست عدم سازش را می توان از فوریه 1971 که مصر به اسرائیل پیشنهاد صلح کامل داد ردیابی کرد. این پیشنهاد صلح مصرکه در آن حقوق فلسطینی ها نادیده انگاشته می شد، با شرایط مشی سیاست رسمی ایالات متحده مطابقت داشت. اسرائیل می دانست که پیشنهاد صلح مصر، به تهدید امنیت اسرائیل پایان خواهد داد ولی دولت اسرائیل تصمیم گرفت که این امنیت را در برابر تصرف سرزمین های بیشتر در شمال خاوری صحرای سینا فدا کند. واشنگتن سیاست اسرائیل را، با پیروی از سیاست کیسینجر یعنی اسکان برپایه ی زور به جای دیپلماسی، مورد تأیید قرار داد. هشت سال پس از آن، بعد از یک جنگ وحشتناک و رنج و زحمت فراوان با تقاضای مصر مبنی بر تخلیه ی قلمروی اشغالی صحرای سینا موافقت کرد.

در ضمن، مسئله ی فلسطین در دستور جلسه ی بحث جامعه بین المللی قرار گرفت و از آن توافق وسیع جهانی به نفع ایجاد دو کشور اسرائیل و فلسطین تبلور یافت. این توافق با تغییراتی جزئی بر اساس مرزهای قبل از جنگ ژوئن 1967 بود. در دسامبر 1975، شورای امنیت سازمان ملل موافقت کرد که قطعنامه ی پیشنهادی کشورهای عربی را که برخورد مرزی با اسرائیل دارند با قید مواد اساسی قطعنامه ی 242 سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار دهند. ولی با وتوی ایالات متحده مواجه شد. واکنش اسرائیل بمباران نباتیه و کشتار بیش از پنجاه تن بود که آن را تهاجم باز دارنده نامید. به جرأت می توان گفت، این کار مانع از تصویب قطعنامه گردید که اسرائیل آن را بایکوت کرده بود.

تنها استثنای مهمی که در جلوگیری از قطعنامه های سازمان ملل متحد به وقوع پیوست در ژانویه 2001 بود که ایالات متحده و اسرائیل درباره ی "تبا" TABA به توافق نزدیک شده بودند. ولی نخست وزیر اسرائیل، چهار روز زودتر از موعد مقرر از مذاکره منصرف شد و به این ترتیب به مذاکرات امید بخش پایان داد. ولی مذاکرات با مقامات عالیرتبه اسرائیلی به طور غیر رسمی ادامه یافت که منجر به موافقت نامه ی دسامبر 2002 باپیشنهادی مشابه گردید. بسیاری از کشورهای

جهان آنرا با حسن نیت تلقی کردند، ولی اسرائیل و ایالات متحده آنرا نپذیرفتند (که عینا در رسانه های ایالات متحده و در میان طبقات روشنفکر انعکاس یافت).

طرح های اسکان و زیر بنایی اسرائیل بر پایه ی ضوابطی قرار داشت که شناسایی بالقوه ی حقوق ملی فلسطینی ها را زیر پا می گذاشت ، در عین حال آمریکا از آن پشتیبانی می کرد. در سراسر سالهای مذاکرات موافقت نامه ی اسلو، بحث درباره ی این طرح ها پیوسته ادامه داشت و در سال 2000 یعنی در آخرین سال حکومت کلینتون و بارک ، به حد اکثر اوج خود رسید. ظاهر قضیه و تعبیر خوش بینانه ی جاری این بود که این، طرح آزاد سازی نوار غزه و تمرکز بر ساحل غربی رودخانه اردن است. در لفاظی های فلسفه ی غربی ، برنامه ی تخلیه ی اراضی اشغالی ، اقدام دلیرانه ی اولمرت نام گرفت. ولی مثل همیشه ، واقعیت داستان، نوع دیگری بود.

با آزاد سازی نوار غزه به طور آشکار، نوار غزه به یک منطقه ی مصیبت زده مبدل شد و برنامه ی توسعه ی ساحل غربی اعلام گردید. عقاب های عاقل اسرائیلی تشخیص دادند که دلیلی برای ادامه ی اسکان چندین هزار مهاجر تازه در بهترین اراضی با منابع کمیاب، وجود ندارد که همیشه مورد حمایت بخش کلانی از نیروهای دفاعی اسرائیل باشد. است. بهترین راه حل را در آن دیدند که مهاجرین تازه را به ساحل غربی رودخانه اردن و بلندی های جولان گسیل دارند. در ضمن غزه را به درستی به " بزرگترین زندان دنیا " آنطور که گروه های حقوق بشر اسرائیلی می نامند، تبدیل کردند. با طرح "تمرکز" بر ساحل غربی رود اردن ، طرح های ضمیمه سازی، تقسیم اراضی و زندان سازی را فرمول بندی کردند. اسرائیل با حمایت قاطع ایالات متحده، اراضی گرانبها و مهمترین منابع ساحل غربی (در اصل منابع آب) را ضمیمه ی اسرائیل کرد ، در همان حالی که اسرائیلی ها پروژه های اسکان یابی و زیر بنایی را انجام می دادند ، قلمروی فلسطینی ها را روز به روز کوچک تر و به قطعات غیر قابل زیست تقسیم می کردند . در نهایت آنها را از یکدیگر جدا و آنچه از گوشه های رقت انگیز و اسف بار اورشلیم باقی می ماند به فلسطینی ها واگذار کردند. با سلطه ی اسرائیل بر دره ی اردن، همه ، بدون دسترسی به دنیای خارج ، به نوعی زندانی می شدند .

تمام این برنامه ها، چون از چندین قطعنامه ی شورای امنیت تخطی کرده بودند غیرقانونی شناخته شده است. دادگاه جهانی با تصمیم اکثریت آراء می گوید هر بخشی از دیوار "جدا سازی" که برای دفاع از اسکان یافتگان ساخته شود با لفع غیر قانونی است. این اقدامات در بیانه ی جداگانه ای در دادگاه Buergenthal ایالات متحده نیز غیرقانونی شناخته شده است. چون 80 تا 85 % دیوار مذکور غیر قانونی است پس تمام برنامه ی دیوار و طرح تمرکز یابی غیر قانونی است . ولی برای کشوری که خود و پیروانش متمدن شناخته شده اند ، چنین حقایقی اهمیت چندانی ندارد.

اخیرا ، ایالات متحده و اسرائیل تقاضا کردند که حمص پیشنهاد سال 2002 لژیون عرب بیروت رامطابق توافق بین المللی برای عادی سازی روابط کامل با اسرائیل، پس از تخلیه لبنان ، قبول نماید. مدت زمان زیادی است که این پیشنهاد را سازمان از ادیبخش فلسطین قبول کرده و رژیم خمینی به طور رسمی آن را پذیرفته است. سید حسن نصر به طور روشن و صریح اظهار کرده است که اگر فلسطینی ها چنین موافقت نامه ای را بپذیرند او مزاحمتی برای آن ایجاد نخواهد کرد و حمص چندین بار علاقمندی خود را برای مذاکره درباره ی شرایط آن اعلام کرده است.

این ضوابط از دیدگاه اصولی غیر قابل قبول است، چون اغلب آن ها از بین رفته است. در عوض ، سردبیران روزنامه ی نیویورک تا یمز به حمص اخطار شدیدالحن می دهند مبنی بر این که پذیرش موافقت نامه ی رسمی صلح بیروت " قبول جواز عبور به دنیای واقعیت ها" است، یعنی آئین نامه ی ضروری عبور از "دوره مقاومت قانون شکنی" به دوره ی دولت قانونمند است . ولی آنچه را که نیویورک تایمز مانند بسیاری دیگر فراموش می کند این است که ایالات متحده و اسرائیل به شدت آنرا رد کرده و در حقیقت از کشورهای نادری بودند که در رد آن تنها ماندند. بعلاوه عدم پذیرش آن صرفا در حرف نبود بلکه بسیار مهمتر از آن، در عمل بود. ولی می توان فوراً درک کرد که مخالفین غیر

قانونی چه کسانی هستند و چه کسی فقط از آن صحبت می کند. چنین نتیجه ای را حتی نمی توان برای مزاح هم مطرح کرد.

تنها حمایت و پشتیبانی برجسته ای که فلسطینی ها برای جلوگیری از نابودی خود دارند از جانب حزب الله است. (جای بسی تاسف است که پشتیبان فلسطینی ها فقط حزب الله است. حزب الهی که جنایت های حزب الله را در ایران تداعی می کند که روی هیتلر و چنگیز خان را سفید کرده است. امید است که فلسطینی ها با چشمهای بازتر و درایت بیشتری به حزب الله و ابواب جمعی آن بنگرند. مترجم). به همین دلیل است که می خواهند همان طور که سازمان آزادیبخش فلسطین را در سال 1982 مجبور به تخلیه لبنان کردند حزب الله را هم به شدت تضعیف یا نابود کنند. ولی آنچه را با سازمان آزادیبخش کردند نمی توانند با حزب الله انجام دهند، چون حزب الله در جامعه ی لبنان چنان ریشه ی ژرفی دوانده که به این آسانی ها ریشه کن نمی شود. در چنین صورتی لبنان را هم باید در سطح وسیعی نابود کنند. اسرائیل و ایالات متحده با حمله به لبنان انتظار داشتند که حمله به ایران را تسریع کرده و مانع امکان حمله ی حزب الله از پایگاه های لبنان به اسرائیل گردند. ولی هیچ یک از برنامه ها، مطابق برنامه ریزی پیشرفت نکرد. همان طور که برنامه ریزی ها در عراق و دیگر کشورها هم درست از کار درنیامد. حتی برنامه ریزان دولت بوش به منافعی که آنرا نمایندگی می کردند دست نیافتند و نتیجه ی مصیبت باری را بوجود آوردند. این دلیل اصلی انتقاد بی سابقه ی نخبگان از مشی سیاست خارجی دولت بوش حتی قبل از تهاجم به عراق میباشد.

در این زمینه امور دوردست تر و پایا تری وجود دارد که در ایدئولوژی حاکمیت غرب، "ثبات" نام دارد که باید از آن مراقبت کنند. "ثبات" به زبان ساده به معنی فرمانبرداری است. "ثبات" را کشورهای ناسیونالیست سکولار و مسلمان و غیره که تحت کنترل نبوده و کاملاً فرمانبردار نیستند از بین می برند (برعکس کشور سلطنتی عربستان سعودی، قدیمی ترین و ارزشمندترین هم پیمان آمریکا که کاملاً منزه و بی عیب است). به چنین کشورهای بی ثباتی که برنامه هایشان برای سایر کشورها ی مشابه جالب توجه است و بیروس نامیده اند که باید نابود گردند، تا "ثبات" در کشورهای وفادار و مطیع افزایش یابد. از سال 1967 تصور می رفت که اسرائیل با سایر کشورهای دست نشانده می توانند چنین نقشی را ایفا کنند. در حقیقت، اسرائیل عملاً پایگاه نظامی و تکنولوژی پیشرفته ایالات متحده آمریکا شده است که نتیجه طبیعی آن، از سال 1971 و چندین بار پس از آن، عدم پذیرش امنیت به سود توسعه ی اراضی اسرائیل بوده است. صرف نظر از آن که چه کسی در قدرت بوده، این سیاست یا خط مشی، همراه با بحث های بی اهمیت حاشیه ای، موضوع گفتگوهای داخلی بوده است.

این مشی سیاست ایالات متحده در سراسر جهان گسترش یافته و در خاورمیانه اهمیت آن با استفاده از یکی از اصول مشی سیاست خارجی پس از جنگ جهانی دوم (و قبل از آن توسط بریتانیا) افزایش یافته است، چون منابع انرژی خاورمیانه "منابع شگفت انگیز قدرت استراتژی در شصت سال آینده" و "یکی از بزرگترین غنایم مادی تاریخ جهان است" و باید از کنترل چنین منابع کلانی اطمینان خاطر یافت.

دیدگاه کامل غربی ها برای تهاجم سال 2006 چنین توجیه می شود که دو سرباز اسرائیلی به اسارت گرفته شدند و تجاوز به مرز قانونی انجام گرفته است. چنین رفتاری فیلسوف مآبانه و مزورانه است. ایالات متحده و به طور کلی غرب نسبت به دستگیری سرباز یا حتی جنایت هایی بدتر از آن چون آدم ربائی غیر نظامیان (و البته کشتار غیر نظامیان) اعتراض چندانی ندارند. سال های متمادی است که اسرائیل حتی بیشتر از این ها را در لبنان انجام می دهد ولی هرگز کسی پیشنهاد نکرده است که باید به اسرائیل حمله کرد و در سطح وسیعی آن را نابود ساخت. در شورش اخیر شبه نظامیان فلسطینی که منجر به دستگیری سرباز اسرائیلی به نام جیلاد شالیط در 25 ژوئن گردید، بدگمانی به غرب بیشتر آشکار و برجسته می شود. این کار تجاوز شدید اسرائیل و حمایت های روزافزون حمله ی وحشیانه ی اسرائیل را به دنبال داشت. شدت این تجاوز در تعداد تلفات، به خوبی منعکس شده است، به طوری که در ماه ژوئن 36 غیر نظامی فلسطینی در نوار غزه کشته شدند و در ژوئیه، تعداد کشته شدگان که

بسیاری از آن‌ها را کودکان تشکیل می‌دادند به 170 تن، یعنی به بیش از چهار برابر آن رسید. باز هم تجاوز در ژست فیلسوف مابانه و مزورانه در واکنش همیشگی دیده می‌شود. این بار واکنش اسرائیل ربودن دو تن از غیر نظامیان غزه به نام برادران معمر بود که یک روز قبل از حادثه یعنی در 24 ژوئیه انجام شد. این دو تن در سیستم زندان اسرائیل ناپدید شدند و به صدها زندانی دیگر پیوستند که هیچ اتهامی نداشتند. از زمانی که ربوده شده‌اند مانند بسیاری دیگر از زندانیان به اتهامات مشکوکی متهم شده‌اند. از برادران معمر، فقط به طور کوتاه و گذرا ذکر کردیم و واکنشی دیده نشد، چون این جنایت از "جانب ما" بود، پس عملی است قانونی. تهاجم جنایت آمیز اسرائیل را برگشت به عقیده‌ی نازیسم توجیه می‌کنند.

تمیز آن آسان و درسرا سر تاریخ‌آشناست: زورمندان هرآن چه می‌خواهند می‌کنند، ولی بینوایان مثل همیشه زجر می‌کشند.

ما نباید پیشرفتی را که در اثر نابودی شیوه‌ی تفکر سلطنتی پدید آمده است ندیده بگیریم، شیوه‌ی تفکری که در ورای آگاهی فرهنگی و اخلاقی غرب ریشه‌ی بسیار ژرفی دارد. همچنین نباید فاصله‌ی ای را که از این راه باقی مانده است، فراموش کنیم، در راه همبستگی و همکاری با مردم شمال و جنوب که آرزوی رسیدن به جهانی متمدن و شایسته را دارند، باید به وظائف خود پای بند باشیم.